

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تسمیه

از آداب نماز در حوزه‌ی قرائت قرآن که فرد قبل از شروع به خواندن آیات قرآن باید رعایت کند، استعاذه است. استعاذه گفتن «أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۱ یا «أعوذُ باللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۲ است. راجع به استعاذه چند جلسه خدمتتان صحبت کردیم.^۳ خدمتتان عرض کردم؛ یکی از آداب شروع به تلاوت قرآن کریم استعاذه است؛ پناه بردن به خدا از شر شیطان رجیم. ادب بعد از استعاذه، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۴ گفتن است که اصطلاحاً به آن تسمیه می‌گویند؛ یعنی نام بردن. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کلید ورود به دنیا و جهان قرآن کریم است. بدون این کلید در به روی شخص بسته است. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» کلید ورود به سوره‌های قرآن و حقایق قرآنی است. در روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده است؛ حضرت فرمودند: «بِسْمِ

۱. مجلسی، بحار، ج ۸۹، ص ۲۱۰ و حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۹۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۸۰ و مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۱۰.

۳. دوستان زحمت می‌کشند مجموعه‌ی بحث‌های نماز، هم متن نوشتاری و هم متن شنیداری را، تا جایی که خدمتتان عرض کرده‌ایم به تدریج آماده می‌کنند تا روی سایت بگذارند که در دسترس عزیزان قرار گیرد. امیدوارم از این زحمت بسیار ارزشمند و دشواری که دوستانان در تهیه‌ی متن‌های نوشتاری می‌کشند، استفاده‌ی کاملی ببرید. چون آنچه انسان می‌شنود مقدمه‌ای است برای این‌که بتواند از آن نوشته با دقت و فهم بیشتری بهره‌برد؛ این دو مکمل همدیگرند. نکند دوستان شما این همه زحمت بکشند و شما از آن کم استفاده کنید. این یک نوع ناسپاسی نسبت به این زحمت خالصانه‌ای است که دوستان شما برای تهیه‌ی فایل‌های نوشتاری و مستندسازی تمام آیات و احادیث و مباحثی که در صحبت‌ها می‌آید می‌کشند و یک مجموعه‌ی واقعاً ارزشمند را آماده می‌کنند.

۴. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۱.

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ نَاطِرِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا»^۵ فرمودند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ» نزدیک تر است به اسم اعظم، از مردمک چشم به سفیدی چشم، از قسمت رنگین چشم به

قسمت سفید چشم. این دو چقدر به هم نزدیکند؛ به هم چسبیده‌اند؛ جدایی ندارند؛ فرمودند «بِسْمِ

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم از این هم نزدیک تر است. این همه بحث است که اگر کسی اسم

اعظم را بداند، چه قدرتی در اختیارش خواهد بود؛ به کمک اسم اعظم چه تصرفاتی در عالم

می تواند بکند؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» این قدر به اسم اعظم نزدیک است. لذا همان طور که در

مورد حق متعال داریم که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛^۶ که کار خدا این گونه

است که به محض این که به چیزی بگوید باش؛ آن چیز ایجاد می شود. «كُنْ» لفظ نیست؛ همان

اراده و مشیت حق متعال بر وقوع یک امر یا بر وجود یک موجود است. همان نقشی که «كُنْ»

برای خدا دارد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» برای نمازگزاری که به حکمت واقعی نماز آگاه است و به

آداب راستین نماز مؤدب است، دارد. یعنی با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می شود ایجاد کرد؛ می شود

در عالم تکوین تصرفاتی کرد. به شرطی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به معنای واقعی باشد؛ این

تسمیه به معنای واقعی کلمه باشد.

^۵ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۵۷ و طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۸۹.

^۶ سوره یس، آیه ۸۲.

درباره‌ی اسم قبلاً هم مفصل صحبت کرده‌ایم. گفتیم اسم از نظر لغوی از «سِمَه» گرفته شده است؛ «سِمَه» به معنی علامت و فِش است. وقتی فِش را می‌بینید، خود فِش حاوی و حاکی از مطلبی نیست؛ فقط هنرش این است که توجه شما را به سمت نقطه‌ای می‌کشد و جلب می‌کند. اسم همین است؛ اسم چیزی است که ما را متوجه مسمی^۱ می‌کند. یعنی متوجه صاحب اسم می‌کند. لذا وقتی اسم شخصی را می‌برند، شما اصلاً تأمل نمی‌کنید که کتابت این اسم چگونه است؛ از نظر ادبی چه صیغه‌ای است؛ از چه زبانی گرفته شده است؛ چه معنای لغوی‌یی دارد؛ به هیچ یک از اینها فکر نمی‌کنید؛ به محض این که اسم آن شخص را می‌برند، ذهن شما سراغ صاحب آن اسم می‌رود؛ او را به یاد می‌آورید. اسم این است؛ اسم یک فِش و علامت است برای توجه به صاحب اسم یا مسماست. با توجه به این نکته روشن است که حقیقت اسم، حقیقت وجودی است. الفاظی که ما به کار می‌بریم، اسمُ الاسم است؛ یا حتّی اسمُ الاسمُ الاسم است. اسماء الله حقایقی وجودی‌اند؛ لفظی نیستند. لذا این که قرآن فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۷ ائمه علیهم‌السلام فرمودند اسماء حسنی ماییم. پس اسم، حقیقتی وجودی است. اسماء الله وجودهایی‌اند که از هر عیب و نقص مبراً و منزّهند. آن وجودها اسم خدا هستند. یعنی وقتی کسی با آن وجودها برخورد می‌کند، توجّهش به خدای متعال معطوف می‌شود. در گذشته در مورد اسماء خارجیّه برایتان مثال زده‌ام؛ گفتم فرض کنید وقتی مجسمه‌ی شخصی را می‌بینید، بلافاصله یاد صاحب آن صورت و شکل می‌افتید. یا وقتی عکس کسی را روی دیوار می‌بینید،

۷. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۱۰.

بلافاصله صاحب آن عکس را به خاطر می‌آورد. اسم در واقع اینها است. مجسمه یا عکس، اسم آن شخص است؛ منتها اسم خارجی است؛ نه اسم لفظی. اسماءالله وجودات میرا از هر عیب و نقصند. این است که قرآن کریم به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»^۸ «اعلی» وصف اسم است؛ نه وصف ربّ. اسم اعلاى ربّ. اسم اعلى است.

سرّ الفاظی که اسماءالله‌اند، آن وجودات‌اند. اگر سالک بتواند حجابها را پشت‌سر نهد، به سرّ الفاظ که آن وجودات عاری از عیب و نقصند و آن وجودات اسماءالله‌اند؛ راه پیدا می‌کند.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفر معراج وقتی آسمان‌ها را پشت‌سر نهادند، به نماز ایستادند و همه‌ی ملائکه الله پشت‌سر حضرت اقتدا کردند؛ عبارت حدیث این بود: «فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالْإِفْتِاحِ»

وقتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از تکبیرات افتتاحیه فارغ شدند؛ وقتی تکبیره الاحرام گفتند؛ تکبیرات افتتاحیه را گفتند؛ «أَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ» خدای متعال به پیغمبر وحی فرمود: «سَمِّ بِاسْمِي» حال اسم

من را ببر. «فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فِي أَوَّلِ السُّورَةِ»^۹ از این رهگذر و به این

خاطر است که اول هر سوره‌ای «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» قرار دارد. وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آسمان‌ها را درنوردیدند، حجابها خرق شد؛ به سفر آسمانی‌شان رفتند؛ همه‌ی پرده‌ها یکی‌یکی کنار رفت و با تکبیره الاحرام همه‌ی حجابها دریده شد و وارد محضر حق متعال شدند؛ این

^۸. سوره‌ی اعلى، آیه‌ی ۱.

^۹. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۶۴۳ و مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۴، ص ۴۷۴.

خطاب در آن منزل آمد. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» واقعی این است. کسی بتواند حجابها را پشت سر بگذارد، به سرّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» راه پیدا می کند؛ آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است که به منزله‌ی «کُنْ» در عالم الوهیت است؛ یعنی با آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» همه چیز واقع می شود؛ هر اتفاقی می تواند رخ دهد و هر کاری قابل انجام است. آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آثاری وجودی دارد؛ و الاً صرف لفظ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتن، تأثیر چندانی در عالم وجود نمی گذارد. این همه که ما «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتیم، چه شده است؟! اما اگر حقیقت اسم در جان کسی حاکم شد و خودش مظهر اسم حقّ متعال شد؛ خودش اسم الله شد؛ آن وقت خدا می داند این فرد که اسم الله شده است، در عالم چه می تواند بکند! چیست که نتواند انجام دهد؟! چون خودش اسم الله شده است.

وارد منزل تسمیه نمی توان شد؛ مگر بعد از طیّ منزل استعاذه. لذا در ظاهر هم اول می گوید «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»؛ بعد می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». در مسیر سلوک هم همین است؛ تا سالک وارد منزل استعاذه نشود و حقیقت استعاذه در جانش محقق نشود، نمی تواند وارد منزل تسمیه شود. سالک تا همه‌ی بهره‌اش را از استعاذه نبرد؛ تا استعاذه به معنای کامل کلمه در جانش محقق نشود، نمی تواند وارد منزل تسمیه شود. تسمیه یک منزل از منازل سلوک است و ورود به آن بعد از منزل استعاذه است. انسان تا تحت تصرف شیطان است؛ تحت سلطه‌ی شیطانی است و مقهور و تحت سلطنت شیطان است؛ به سمات شیطانی متمسک است.. گفتیم

«سِمَه» به معنی علامت و نشانه است. این فرد متّسم به سمات شیطانی است. شیطان بر ظاهر و باطن چنین شخصی غالب است. خصوصیات او خصوصیات شیطان است. فرد تا وقتی تحت تصرّف شیطان است، نشانه و علائمی از نشانه‌های شیطانی است. خُلُقش، روحیاتش، اندیشه‌هایش و رفتارهایش، نشانه‌های شیطانی در وجود اوست. اگر شیطان بر ظاهر و باطن کسی غلبه کند، خود آن فرد با همه‌ی وجودش، به تمام مراتبش مظهر شیطان می‌شود. اسمی از اسماء شیطان می‌شود؛ او اسم خارجیّی شیطان است. اگر همه‌ی وجودش تحت تصرّف شیطان قرار گیرد؛ ظاهر و باطن وجودش تحت تصرّف شیطان باشد؛ خود او یکی از نمادهای شیطان است؛ یکی از جلوه‌ها و اسماء خارجیّی شیطان است. حال اگر چنین شخصی بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که لفظش را می‌گوید؛ با کدام اراده و قوّه می‌گوید؟ با همان اراده و قوّه‌ی شیطانی! این «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که او می‌گوید، جز تثبیت کردن همان ویژگی‌های شیطانی در وجود او هیچ خاصیتی نخواهد داشت؛ چون از سمت و سوی شیطانی است.

درست است که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آیه‌ی قرآن است؛ کلام خداست؛ اما با چه وجهه‌ای به کلام خدا می‌پردازیم؟ آیا بسم رب به کلام الله می‌پردازیم؟ که «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^{۱۰} بسم رب یا بسم شیطان و بسم نفس؟! اگر همین الفاظ را بسم نفس بپردازیم؛ می‌شود مصداق «رُبَّ تَالِ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ». خود قرآن فرمود: «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا» عده‌ی زیادی با قرآن

^{۱۰}: سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱.

هدایت می‌شوند؛ عده‌ی بسیاری هم با قرآن به ضلالت و گمراهی می‌افتند. «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا
الْفَاسِقِينَ»^{۱۱}

اگر شیطان بر همه‌ی وجود فرد مستولی است، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتنش هم «بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شیطانی است و جز تثبیت سلطه‌ی شیطان بر وجودش، هیچ خاصیتی نخواهد
داشت. با گفتن آن هیچ چیز گیرش نخواهد آمد.

اگر نور فطرت الهی در جان شخص درخشید؛ از تعلیمات قرآن و روش‌ها و سنت‌ها و
دستورالعمل‌های انبیاء و اولیاء و هادیان مسیر توحید بهره گرفت؛ می‌تواند بیدار شود و به یقظه
نائل شود که اولین نقطه‌ی سلوک است؛ به خود آمدن؛ از حالت ناهشیاری و بی‌خودی و غفلت به
حالت هشیاری و توجه منتقل شدن. او در منزل یقظه درک می‌کند که باید مسیری را طی کند؛
باید سیر و سلوک الی الله داشته باشد. طبیعتاً اینجا می‌فهمد که چه موانعی سر راه این مسیر
سلوک است. قلبش درک می‌کند که سر راه این مسیر عبودیت و یندگی حقّ متعال چه موانعی
وجود دارد و برای طی کردن آن راه و رسیدن به آن مقصد، چه مشکلاتی در وجود اوست. وقتی
درک کرد موانع سیرش چیست، حالت استعاده در او به وجود می‌آید. پناه بردن به خدا از آن
موانع؛ حالت استعاده است. انسان این‌گونه می‌تواند وارد منزل استعاده شود. پس وقتی یقظه به
دست آمد، در پی یقظه فرد می‌تواند به منزل استعاده منتقل شود.

^{۱۱}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

سالک وقتی به منزل استعاده وارد شد، شروع می‌کند از آلودگی‌ها و کثافات شیطنانی که در وجود اوست پاک شدن. چه ظاهرش، چه باطنش، چه قیافه‌ی ظاهری‌اش، چه حرف زدنش، چه اعمال ظاهری‌یی که انجام می‌دهد و چه خلق و خو و روحیات و اندیشه‌ها و افکارش و حالات قلبی و باطنی‌اش، همه‌ی اینها شروع می‌کند به پاک شدن. هر مرتبه از تطهیر که در مورد او واقع می‌شود و به هر مرتبه که پاک می‌شود، از حالت ظلمانی شیطنانی به سمت انوار الهی می‌آید و انوار الهی در آینه‌ی دل و وجود آن سالک می‌تابد و تجلی می‌کند. اول که این نور می‌تابد، آمیخته‌ی با ظلمت و تاریکی است. یعنی نور محض نیست؛ چون تازه آغاز مسیر سلوکش است. او کم‌کم از آنچه شیطنانی است به خدا پناهنده می‌شود و کم‌کم از آلودگی‌ها پاک می‌شود. پس هنوز مقداری آلودگی وجود دارد؛ مقداری ظلمت و تاریکی وجود دارد؛ به لطف خدا در اثر تطهیر و تزکیه، مقداری هم انوار الهی وارد وجودش شده است. لذا اوایل امر ظلمت بیش از نور هم هست؛ کمی نور تابیده است؛ ولی هنوز بیشتر ظلمت است. این دو با هم مخلوط است. به تعبیر قرآن «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا»^{۱۲} هم عمل صالح دارد؛ هم سیئه دارد؛ هر دوی اینها مخلوطند. کمی خوبی، کمی بدی، کمی پاکی، کمی آلودگی، این دو با هم مخلوطند.

سالک هر چه بتواند مسیر سلوک را جدی طی کند، به تدریج در وجودش سهم نور بیشتر و سهم ظلمت کمتر می‌شود و کم‌کم در خلق و خو، اندیشه، رفتار، گفتار و ابعاد دیگر وجودش نشانه‌های ربوبی پدیدار می‌شود و سیمات الهی در او ظهور می‌کند و او که یک روز مَتَسَم به سِمَات الشَّيْطَان

^{۱۲}. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۲.

بود، کم کم متّسم به سِمات ربوبی و الهی می شود و اسمِ الله در او تجلّی می کند. این گونه «بِسْمِ الله

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در وجود او کم کم حقیقت پیدا می کند.

اول امر علامات شیطانی در وجود او حاکم بود. در ظاهر وجودش خلاف شرع رفتار می کرد و به این که حلال و حرام چیست، کاری نداشت؛ به این که رضایت خدا در چیست، کاری نداشت؛ بی پروا آلوده‌ی به شکستن قواعد شرع می شد؛ در باطنش هم عجب، خودبزرگ بینی، خودپسندی، استکبار و تکبر، خودبینی و خودخواهی حاکم بود. او که از این نقطه شروع کرد؛ حال با طی کردن مسیر سلوک، کم کم متحوّل می شود و علامات الهی یا سِماتُ الله در او محقّق می شود. او که ظاهر وجودش به شکستن احکام الله و تعدّی و تجاوز از حدود الله آلوده بود؛ حال کم کم مراعات می کند و مؤدّب به آداب الهی و مقید به قواعد الهی می شود. در باطنش خودبزرگ بینی، استکبار، عجب و خودپسندی بود؛ حال عبودیت و بندگی و ذلّت نفس در پیشگاه خدای عزیز به جای آن می آید. در باطن باطنش خودبینی و خودخواهی بود؛ حال خداخواهی، خدابینی، خداجویی و خداطلبی حاکم می شود. فرد این گونه متّسم به سِمات الله می شود. علائم الهی در او ظهور می کند.

وقتی همه‌ی سرزمین وجود سالک، الهی شد؛ وجودش از شیاطین جنّی و انسی خالی و یکپارچه الهی شد، تمام وجودش مظهر اسم حقّ متعال می شود. حال خود او اسم الله شده است. در مراحل میانی نشانه‌هایی از این اسماء در او ظاهر شده بود؛ ولی وقتی به نهایت راه رسید؛ تمام وجودش تمام عیار علامت خدا، نشانه‌ی خدا، سِمه‌ی خدا و متّسم به سِمات الله شد. خود این سالک به مقام اسمیت نائل شد.

بنابراین تسمیه در ابتدای راه این است که انسان متّسم به سِماتِ الله شود؛ علامات الهی در انسان ظهور کند و در انتهای راه آن است که خود انسان اسم الله شود؛ سالک به مقام اسمیت نائل شود. شروع نیل به مقام اسمیت، اوائل مقام قرب نوافل است. در حدیث قرب نوافل خدای متعال فرمود بنده‌ی من با چیزی بهتر از واجبات به من نمی‌تواند نزدیک شود؛ پس از این که واجبات را انجام داد، سراغ مستحبات می‌رود و مستحبات را انجام می‌دهد. وقتی این کار را کرد به جایی می‌رسد که من خدا عاشق او می‌شوم و وقتی این‌گونه شد، من چشم او می‌شوم که او با آن چشم می‌بیند؛ من خدا گوش او می‌شوم که با آن گوش می‌شنود؛ من زبان او می‌شوم که او با آن حرف می‌زند؛ من دست او می‌شوم که او با آن می‌گیرد.^{۱۳} وقتی سالک به‌طور کامل به مقام اسمیت نائل شد، تمام عیار به مقصد قرب نوافل نائل شده است. وقتی به تمامیت اسمیت نائل شود، از عبد و عبودیت چیزی باقی نمی‌ماند. دیگر خودش نیست که حرف می‌زند؛ خودش نیست که نماز می‌خواند؛ خودش نیست که قرآن می‌خواند؛ خود خداست. فرمود من زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید. پس با لسان خود خدا کلام خدا گفته می‌شود. وقتی به مقام اسمیت نائل شد، این‌گونه می‌شود. لذا نماز که می‌خواند، چه کسی نماز می‌خواند؟ خود خدا «**إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي**»^{۱۴}؛ حدیثش را قبلاً خوانده‌ایم. خود پروردگار نماز می‌خواند؛ خودی از سالک باقی نماند؛ منی از او باقی نماند. او اسم حقّ متعال شد. به مقام اسمیت رسید. این مقام، مقام بسیار بلندی است؛ مال

^{۱۳}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

^{۱۴}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۴۵ و مجلسی، بحار، ج ۱۸، ص ۳۰۶.

اولیاء خداست. به این که برای من و شما چه آداب و مسیری در باب تسمیه وجود دارد؛ ان شاء الله
جلسه‌ی بعد خواهیم پرداخت.

امیدواریم خدای متعال ما را با حقیقت قرآن و حقیقت اهل بیت علیهم‌السلام مرتبط کند؛ قدردان قرآن و
اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهد و ما را تربیت‌شده‌ی شایسته‌ی مکتب قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام قرار دهد. به
برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ